

ابهام درباره مفهوم آسیا

رشد کرده است و بدین ترتیب، محصولات، کارگران (ارزان) و درهای گشوده بازارهایش را به جهانیان عرضه می‌دارد و بدین سان بر موج‌های جهانی صنعتی شدن و نوسازی سوار شده است. این منطقه با نظام اقتصاد جهانی هماهنگ، و در آن ادغام شده است. با این همه، منظور این نیست که توسعه‌ای که در اینجا رخ داده، ماهیت آسیایی داشته یا این که آسیا در خواب غفلت بوده و هم‌اکنون کاملاً بیدار شده است.

دوباره تأکید می‌شود که آسیا یا شرق آسیا هرگز سپهر تمدنی فراگیر نبوده است. اما آسیا بعنوان (مهد) تمدن‌ها و فرهنگ‌های قومی و ملی جداگانه‌ای شناخته شده که در حوزه‌های گوناگونی از منطقه آسیا، به منصفه ظهور رسیده است.

تمدن غرب که آغاز آن از سده هشتم پس از میلاد است، جهانی پدید آورد که ملت‌های گوناگونی را در بر می‌گرفت و هویتی فراملی داشت؛ اما برعکس، تمدن‌های نخستین مانند تمدن یونان، تمدن یهود یا تمدن چین جنبه قومی یا ملی داشتند و هویت متمایز و جداگانه خود را حفظ می‌کردند.

این تمدن‌ها با این که رسوم و قالب‌هایی را از خارج اقتباس می‌کردند و با الگوهای سنتی خود در هم می‌آمیختند، هیچ‌گاه وجود خارجی آنها را تصدیق نمی‌کردند و هر کس و هر چیزی را که خارج از قلمرو تمدن آنها قرار می‌گرفت، به قلمرو وحشی‌ها متعلق می‌دانستند و به این ترتیب آنها را خارج از قلمرو تمدن تلقی می‌کردند.

از زمان کنستانتین تا دوره پس از سده هشتم، مسیحیت نیروی مسلط در غرب بود که آن نیز آمیزه‌ای از سنت‌های هلنی و یهودیت به‌شمار می‌رفت. در همان زمان که شارلمان در حال یکپارچه کردن قلمرو امپراتوریش بود، کنترل مسلمانان بر راه‌های تجاری مدیترانه سبب شد که دگرگونی‌های بنیادی در غرب پدید آید، که این امر مانع هر فرصتی برای رونق، از طریق تجارت شد. از این رو، غرب به جامعه کشاورزی مبدل شد که بر پایه زمین‌داری استوار بود.

این گونه نظام مالکیت زمین سبب تمرکززدایی در غرب شد، و حاکمیتی دوگانه پدید آورد که در یک سوی آن شاهزاده‌نشین‌های قدرتمند و در سوی دیگر آن کلیسای کاتولیک قرار داشت. به این

برای بررسی مسئله تمدن آسیایی، در ابتدا با ابهام درباره مفهوم آسیا روبرو هستیم. این ابهام، برای آسیایی‌ها و نیز برای غیر آسیایی‌ها مشکل‌ساز است و بسیاری از مشکلات مفهومی و معنایی (semantics) که در دیپلماسی بین‌المللی وجود دارد، از آن مایه می‌گیرد. در حدود سال ۱۳۰ پیش از میلاد، آسیا نام یکی از ایالت‌های امپراتوری روم در کناره دریای اژه بوده است، ولی امروزه، آسیا شامل سرزمین‌ها و دریاهایی است که گستره آن از خاورمیانه تا جزایر جنوبی اقیانوس آرام را در بر می‌گیرد. این منطقه بسیار وسیع، در واقع تشکیل دهنده یک واحد جغرافیایی است. در جشنواره ورزش‌های آسیایی که به سال ۱۹۹۴ در هیروشیما برگزار شد، ورزشکاران قرقیزی و تاجیکی از اتحاد شوروی سابق شرکت داشتند، اما ورزشکاران اهل سیبری، هاوایی، استرالیا یا زلاندنو، دعوت نشده بودند، زیرا کشور میزبان درباره حدود جغرافیایی آسیا یقین نداشت.

این در حالی است که کشورهای گمان از اینکه مرزهای منطقه‌ای به‌طور دقیق مشخص نیست بهره‌برداری‌های سیاسی می‌کنند. بسیاری از ملت‌هایی که در حاشیه اقیانوس آرام قرار گرفته‌اند، در مجمع همکاری آسیا و اقیانوس آرام که با ابتکار استرالیا تشکیل شده است، شرکت می‌جویند، اما همان گونه که ماها تیرین محمد وزیر امور خارجه مالزی پیش‌بینی می‌کرد، ملت‌های مسلط سفیدپوست از عضویت در کمیته‌های اقتصادی آسیا امتناع ورزیدند.

حال اگر مشخص ساختن مفهوم و حدود و ثغور آسیا دشوار است، این امر در مورد شرق آسیا با مشکلات بزرگ‌تری روبروست. توانایی بالقوه منطقه جنبه تمثیلی دارد، اما هویت آن غلط‌انداز است. با این وصف، آیا آسیا یک منطقه جغرافیایی است که از جمعیت‌های قومی گوناگون تشکیل شده است؟ یا تمدنی در حال ساخته شدن است؟

مسلم است که منطقه‌ای که غرب آن را با عنوان «رکود آسیایی» تحقیر می‌کرد و مردم آن نیز به علت همین نبود رشد اقتصادی رنج می‌بردند، اکنون هم‌تراز با سرمایه و تکنولوژی غربی، سخت

آسیا:

تمدنی در حال ساخته شدن

نوشته: مازاکازو یامازاکی

ترجمه: دکتر جهانگیر جهانگیری

عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه شیراز

این فرآیند هیچ گونه مشابهت بنیادی در شعائر، آداب و رسوم نمی‌شد یافت.

چینی‌ها و بربرها

ممکن است برخی ادعا کنند که تمدن چین می‌تواند پایه و اساس يك تمدن آسیایی قرار گیرد، زیرا در واقع نفوذ چینی‌ها گسترده بوده است. اما امپراتوری چین با امپراتوری روم تفاوت بسیاری داشته است. امپراتوری چین، امپراتوری یکپارچه سلسله‌ها (Han) بود. اعضای دودمان‌ها فاتحانی از منچوری بودند که بی‌شک نمی‌توانستند مغول‌ها، ویتنامی‌ها، کره‌ای‌ها یا ژاپنی‌ها را تحت کنترل و سیطره خود در آورند. چین، حقوق، مذاهب، سبک‌های هنری و خط تصویری (idiographic) متعلق به خود را به خارج از قلمرواش اشاعه و گسترش می‌داد، اما این تأثیر، همانند تأثیر فرانسوی‌ها بر آلمانی‌ها بود و هیچ‌گاه ارائه چارچوبی برای تمدن جهانی شمرده نمی‌شد. گرچه خطوط تصویری (idiograms) متعلق به چین در میان ملت‌های همسایه نیز گسترش یافته بود، اما این امر از سطح تقلید فراتر نمی‌رفت و به فراگیر و جهانی شدن تمدن نمی‌انجامید. حتی امروز نیز، هنگامی که سیاستمداران ژاپنی موافقتنامه‌های میان چین و ژاپن را با استفاده از قلم مو و مرگب امضا می‌کنند، چینیان گیج و متحیر می‌شوند. البته این کار را نیاکان ژاپنی‌ها از چینی‌ها فرا گرفته‌اند. چینی‌ها به نوبه خود نسبت به نفوذ و تأثیرات فرهنگی بیگانه و خارجی حساسیت نشان می‌دهند و بویژه نمی‌خواهند برای سهم و خدمات بیگانگان در توسعه فرهنگی خود، اعتباری قائل شوند.

چینی‌ها همواره ژاپنی‌ها را «بربرهای شرقی» و ویتنامی‌ها را «وحشی‌های جنوبی» می‌نامیده‌اند. در حالی که اخلاف رومی‌ها، یعنی ایتالیایی‌ها از طریق زبان انگلیسی، زبان و ادبیات لاتین را فراگرفتند، چینی‌ها هرگز به تفاسیری که ژاپنی‌ها از تعالیم کنفوسیوس ارائه کرده‌اند، گوش فرا نداده‌اند. کارگردانان آلمانی تحت تأثیر آثار شکسپیر قرار داشته‌اند، حال آن که خوشنویسی ژاپنی بر هنرمندان چینی حتی تأثیر اندکی هم نداشته است. مهم‌ترین ویژگی غیر معمول تمدن

ترتیب زبان لاتین رو به انحطاط گذاشت و زبان‌های محلی و بومی این امکان را یافتند که بعنوان زبان‌های ملی مطرح شوند.

پیدایش دوگانگی در حکومت و زبان، وجه مشخصه تمدن جهانی غرب بود. این دوگانگی تحت لوای تمدن غرب قرار داشت که دوره آن نیز در چارچوب یکپارچه تمدن مسیحی به عصر امپراتوری روم بازمی‌گشت.

از همین زمان است که غرب به سوی تمدنی جهانی رهسپار می‌شود، که تمدن‌های قومی، ملی و فرهنگ‌های خارجی را در کنار هم دربر می‌گیرد. در این فرایند، عامل اصلی این بود که هیچ ملت واحدی ادعای انحصار و ویژگی فراملی برای تمدن خود نداشت. یونانی‌ها به ضعف و سستی دچار شده بودند، و ایتالیایی‌های رومی تبار نیز زبان لاتین را به خاطر کتابت، به زبان مشترکی بدل کرده بودند. گرچه یهودیان هویت خود را نگاهداشته‌اند اما به پایین‌ترین رده سلسله مراتب اجتماعی رانده شدند و زبان عبرانی و آزادی‌های خود را از دست دادند. به این ترتیب، زبان‌های ییدش (Yiddish) و لادینو (Ladino) جایگاه خود را دوباره باز یافتند. غریبان، اعم از انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها، هنوز هم می‌توانند به طور یکسان درباره تمدن هلنی-یهودی سخن بگویند.

آسیا هرگز دارای فراساختارهای تمدنی قابل مقایسه [با غرب] نبوده است. آسیایی‌ها هرگز وحدت سیاسی را بدان گونه که تمدن غرب تحت لوای امپراتوری روم تجربه کرد، به خود ندیده‌اند. افزون بر این، آسیایی‌ها سنت مشترکی در زمینه پول رایج، حقوق یا معماری نداشتند و با وجود این کمبودها، چارچوبی مذهبی نظیر مسیحیت غرب نیز نداشتند تا آنها را فراهم آورد. این در حالی بود که آیین کنفوسیوس، بودیسم، تائوئیسم، اسلام، مسیحیت یعنی مذهب‌های گوناگونی که بومی آسیا بودند، همزیستی داشتند. از این گذشته، يك سبک نوشتاری، الفبایی واحد، نظامی همه‌گیر از نت‌های موسیقی، رشد و توسعه همزمان سبک‌های هنری همانند دوره‌های رنسانس، گوتیک و رمانس نیز در آسیا وجود نداشت.

آسیا پهناورتر از اروپا بود، یعنی از قطب شمال تا مناطق گرمسیر را در بر می‌گرفت، و از همین رو در

○ آسیا یا شرق آسیا هرگز سپهر تمدنی فراگیر نبوده است. آسیا مهد تمدن‌ها و فرهنگ‌های قومی و ملی جداگانه‌ای شناخته می‌شود که در بخش‌های گوناگون این قاره سر بر آورده‌اند.

○ آسیا، که غرب تامدنی پیش آن را با برچسب عقب ماندگی اقتصادی تحقیر می کرد، اکنون در پرتو رشد اقتصادی چشمگیر بر امواج جهانی صنعتی شدن و نوسازی سوار شده و محصولات، نیروی کار ارزان و درهای گشوده بازارهایش را به جهانیان عرضه می دارد.

چین آن است که سلسله هان، خوب یا بد، چهار هزار سال دوام آورد و با وجود حمله مغول ها و سلطه سلسله منچو، تمدن قومی خود را به منزله علامت مشخصه اش حفظ کرد. با بر افتادن سلسله منچو، سلسله هان، حیاتی طولانی یافت و شعائر آن تا اواخر قرن گذشته ادامه یافت. با این حال، از دیدگاه همسایگان، تمدن چینی صرفاً مجموعه ای از عاریه ها بود و هرگز يك تمدن تلقی نمی شد. همین حاکم بودن تمدن چینی در منطقه ای وسیع برای مدتی طولانی، مانع توسعه و رشد يك تمدن آسیایی بوده است.

پویایی يك تمدن در گرو نفوذ متقابل، اختلاط و امتزاج و رقابت دوستانه مردمان گوناگون است، اما چنین فعل و انفعالی در آسیا در کار نبوده است. تمدن قومی و ملی فقط زیر لوای تمدنی جهانی ممکن است دستخوش چنین دگر گوئی هایی شود، حال آن که آسیا هرگز چنین ساختار دوگانه ای را متجلی نساخته است. برای نمونه، تمدن بودایی که در هند تولد یافت، اما اقبال عام نیافت، ممکن بود به تمدن جهانی و آسیایی مبدل شود. بودیسم در چین، جنوب شرق و شمال شرق آسیا گسترش یافت و به این ترتیب بعنوان مذهب بسیاری از گروه های مختلف قومی قوام یافت، اما نفوذ ماندگارش در شبه جزیره مالایا و اندونزی بود و نیز به خاطر تهاجم آیین کنفوسیوس که از سده پانزدهم آغاز شد، به ضعف و سستی گرایید. بودیسم در ژاپن و بخشی از جنوب شرق آسیا استوار شد، ولی این دو مرکز، ارتباط اندکی با یکدیگر داشتند و به همین سبب بودیسم در آسیا بعنوان مذهبی بومی و منطقه ای ادامه حیات داد. در واقع، تاریخ بودیسم نشان می دهد هر تمدنی که از حمایت قومی سلطه جو برخوردار نباشد با چه دشواری هایی مواجه خواهد بود، و دیگر این که ساختار دوگانه تمدن آسیا اگر بخواهد در سراسر آسیا ریشه بدواند با مشکل روبرو خواهد شد.

شگفت این است که تمدن اولیه ژاپن با این که بر پایه قومیت استوار بوده، در عین حال، نوعی ساختار دوگانه نیز داشته است.

از عهد قدیم تا عصر جدید، ژاپنی ها، تمدن چین را تمدنی ملی تلقی نمی کردند، بلکه آن را تمدنی جهانی می انگاشتند و دردمندان آگاه بودند که تمدن

آنان نسبت به تمدن چین فرودست و فرعی است. به هر روی، تمدن آنان در چین پایگاه چندانی نداشت و دانش ایشان صرفاً به همان ویژگی های اخذ شده از تمدن چین و نهادها و ویژگی هایی که از خارج وارد شده بود، خلاصه می شد. آنان از درک این مطلب عاجز ماندند که تمدن چین صرفاً تمدنی ملی و زنده و پویاست و اشتباه است اگر آنرا تمدنی فراملی و جهانی قلمداد کنند.

آنان به راحتی نفوذ چینی ها را تصدیق می کردند و خود را موجودیتی خارجی می انگاشتند که در چارچوب تمدنی که آن را جهانی تلقی می کردند، تحمل می شود.

همین چارچوب و قالب ذهنی راه را هموار کرد تا ژاپنی ها در سده نوزدهم پذیرای تمدن غرب شوند. آنان احساس نکردند که در معرض نفوذ تمدنی بیگانه قرار گرفته اند و به منظور برخورد و رویارویی مداوم، زنگ های خطر را به صدا در نیاوردند. بدیهی است اگر تمدنی بیگانه دعوت به مشارکت بر مبنای ویژگی های مشترک کند، ملت و تمدنی که پذیرای نفوذ خارجی است، به گونه ای بازتر از دیگران و با مدارای بیشتر عمل خواهد کرد. در غرب ساختار دوگانه ای که مشتمل بر حاکمیت و زبان بود، به گونه ای چشمگیر به پذیرفته آمدن تمدن اعراب مسلمان کمک کرد و این تمدن اسلامی بود که غرب را از سده دوازدهم به بعد در مسیر نوسازی قرار داد.

هنگامی که اسپانیایی ها و ایتالیایی ها برای نخستین بار با تمدن اسلامی روبرو شدند ناخودآگاه آن را همسطح و همپایه تمدن جهانی غرب قلمداد کردند. به این ترتیب، تمدن اسلامی ویژگی های مشترکی با تمدن غربی یافت و همین امر مشوق اسپانیایی ها و ایتالیایی ها برای پذیرش تمدن اسلامی بود.

جالب است با توجه به این که اروپایی ها مسلمانان را خطری بزرگ برای زندگی واقعی خود به شمار می آورند، چگونه توانسته اند نظرهای آنان را درباره موضوعات اساسی همچون ریاضیات، علم و تکنولوژی و حتی عرفان اسلامی (که مورد اخیر در واقع از سده دوازدهم شاعران را تحت تأثیر خود قرار داده بود) بپذیرند؟

ولی متأسفانه آسیا ساختار دوگانه تمدنی و

مکانیسم‌هایی برای ایجاد آن نداشت. در ژاپن و در میان برخی از ملت‌های دیگر که در حاشیه بودند برخی تصورات در مورد تمدن جهانی شرق که سراسر آسیا را در بر می‌گرفت وجود داشت. اما واقعیت چنین نبود و نبود ساختاری دوگانه موجب شد تا نهال نوسازی نتواند در آسیا ریشه بدواند و مکنون باقی بماند تا هنگامی که با غرب روبرو شود.

سپیده دم آسیا

اکنون تمدن غرب برای نخستین بار یک پوشش جهانی و فراگیر برای آسیا فراهم آورده است و به این ترتیب ساختار دوگانه این تمدن در حال شکل گرفتن است. خاستگاه‌های تمدن جهانی آسیا به سبب ارتباط با غرب نه در گذشته بلکه در قرون اخیر و در نوسازی آسیاست.

در چند سال گذشته، ملت‌های شرق آسیا کمابیش به صورت گروهی نوسازی را آغاز کرده‌اند و در این تلاش نسبتاً موفق نیز بوده‌اند. این پیشرفت و ترقی، از توسعه اقتصادی فراتر رفته و ساختار اجتماعی نیز در معرض نوسازی قرار گرفته است. شکل‌گیری دولت ملی تحت حاکمیت قانون و نهادهای مشروع، دنیوی شدن اخلاق و آداب و رسوم، و پیدایش صنعت و رشد اقتصادی مبتنی بر بازار از مظاهر این نوسازی است. در واقع این روند همه کشورهای منطقه را، البته جز کره شمالی، در بازار جهانی ادغام خواهد کرد.

در این رویکرد جهانی، همان‌گونه که آموزش و پرورش گسترش یافته، و وسایل ارتباط جمعی نیز رشد کرده، فعالیت در زمینه اوقات فراغت و تولید کالاهای مصرفی مورد توجه عام قرار گرفته و همچنین طبقه‌ای متوسط ظهور کرده که حامی توسعه دموکراتیک است. گرچه کشورهای شرق آسیا اصول دموکراسی و حقوق را به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌کنند، اما هیچ‌یک از رهبران ملی، جز رهبر کره شمالی، مشروعیت آنها را رد نکرده است. گروه ملت‌های جنوب شرق آسیا در مورد این اصول و بنیانها تقریباً به توافق رسیده‌اند. جدایی دین از سیاست، یک رأی برای هر فرد، محاکم علنی و... از جمله این اصول است.

از هنگامی که اعضای این گروه به رفاه

اجتماعی، رعایت آزادی زنان و آزادی اندیشه، روی آورده و به مراقبت‌های بهداشتی جدید و دیگر سیاست‌های اجتماعی پرداخته‌اند، تقریباً همه کشورهای این منطقه همانند غرب با زبان واحدی صحبت می‌کنند.

در شهرهای بزرگ شرق آسیا، آدمی شاهد برجهای سربرافراشته‌ای است که از فولاد و شیشه ساخته شده است. آنجا از نظام هماهنگ متریک استفاده می‌شود و روشنفکران زبان انگلیسی را بعنوان زبان بین‌المللی به کار می‌برند. مردم سوار ماشین می‌شوند، به هنگام کار به شیوه غربی‌ها لباس می‌پوشند، در منزل از وسایل برقی استفاده می‌کنند، از موسیقی جاز لذت می‌برند، از تلویزیون و سینما و صابون استفاده می‌کنند و اغلب بر نامه‌های تلویزیونی در سراسر حوزه اقیانوس آرام پخش می‌شود.

این گونه دگرگونی‌ها در ژاپن از اوایل سده بیستم و در دیگر مناطق از اواسط این سده شروع شد. همه این کشورها فرایندها مشابهی را پشت سر می‌گذرانند و کاستی‌های آن را همانند مزایای آن، در فضای قرن‌های اخیر تجربه می‌کنند. این امر، با دگرگونی‌هایی که در آفریقا، خاورمیانه و روسیه روی داده قابل مقایسه نیست. در چنین زمانی آسیا نیرویی را تجربه می‌کند که پشتوانه اوست و او را به سوی یکپارچه شدن سوق می‌دهد.

مذهب

منطقه آسیا عوامل مشترکی را نشان می‌دهد که چنین دگرگونی‌هایی را امکان‌پذیر ساخته است. مدار او تساهل دنیوی مذاهب آسیایی یا ضعیف بودن آنچه بنیادگرایی نامیده می‌شود، از این عوامل مشترک هستند. در آسیا مر تاضان و خشک‌اندیشان معنوی وجود داشته‌اند، اما هرگز به هم نیپیوسته‌اند و نظام و انجمنی به وجود نیآورده‌اند. مذاهبی که در مناطق دیگر رشد و توسعه یافته بود، هنگامی که به شرق آسیا می‌رسید، تمایل پیدامی کرد قواعد و مقررات خود را تعدیل کند. برای نمونه، نظام کاستی هندوئیسم، در بالی به روئینایی کاملاً ناتوان تبدیل شد. از این رو، کشاورزان اجازه یافتند برای تهیه غذا به پرورش خوک نیز بپردازند. با اینکه تضییقات و محدودیت‌های اسلامی در مورد

○ ملت‌های شرق آسیا کمابیش به صورت گروهی نوسازی را آغاز کرده‌اند و در این تلاش نسبتاً موفق نیز بوده‌اند. این پیشرفت، از توسعه اقتصادی فراتر رفته و ساختار اجتماعی هم مشمول نوسازی شده است.

تصاویر و سرگرمی‌ها و تفریحات در عربستان به بسته شدن سینماها انجامیده، این برنامه‌ها در مالزی به آسانی پخش می‌شود و برنامه‌های عروسکی به اجرا درمی‌آید و گروه‌های موسیقی سنتی گاملان (Gamelan) در همه جا دیده می‌شود.

در قرون وسطی، در حالی که اروپایی‌ها و آسیایی‌ها یکسان سودهای حاصل از تجارت را تحقیر و ریاضت کشی و ترک دنیا را امری متعالی تلقی می‌کردند، در مذاهب شرق آسیا، تأکید بر کار و تلاش، هر چند نه به خاطر دستاوردهای مادی، قابل تشخیص بود. از سده شانزدهم به بعد، در چین و ژاپن تجارت و سودهای حاصل از آن را مشروع می‌شمردند و در آنها نوعی ریاضت کشی دنیوی، یعنی کارهای سخت همراه با صرفه‌جویی، تحقق یافته بود.

روح سوداگری، هم در اخلاقیات چین باستان وجود داشته است و هم در چین امروز وجود دارد. بینگ شی‌یو استاد تاریخ چین در دانشگاه پرینستون بر این باور است که این خوی و خصلتی که در چین وجود داشته دقیقاً با اخلاق پروتستانی در اروپا که ماکس وبر معتقد بود به ظهور سرمایه‌داری و صنعتی شدن اروپا انجامیده است، مشابهت دارد.

به این ترتیب، بینگ شی‌یو گمان دارد که مفهوم زهدگرایی دنیوی همان قدر که در چین باستان وجود داشته، در چین سده نوزدهم یعنی در اصلاحات و فرم‌های فرقه «زن» بودیسم نیز وجود داشته است. این فرقه اعتقاد دارد که نوآموزان باید کارهای خانگی و کار در مزرعه را یاد بگیرند. این امر شبیه اعمال ریاضت گونه‌ای است که در گذشته تجویز می‌شده است. از جمله تعالیم زن آن است که بدون تولید نباید غذایی خورد. به این توصیه‌ها، همان قدر در جامعه عمل می‌شد، که در دیرها و صومعه‌ها.

در دوره فرمانروایی سلسله سونگ، دانشورانی که پیرو کنفوسیوس بودند، با توجه به شیوه‌ای که یک انسان در جهان مادی به کار می‌پردازد، تغییر اخلاقیات کهن را در مورد منش و خصلت، کار سخت، صرفه‌جویی، غنیمت دانستن وقت و... آغاز کردند.

در سده شانزدهم، باره و رسمی که سلسله مینگ در پیش گرفت، این تغییرات شدت گرفت.

روشنفکران از تفاسیر کلاسیک در مورد تعالیم کنفوسیوس روی برتافتند و تجارت را تشویق کردند؛ به این ترتیب، فعالیت‌های تجاری در سطح ملی گسترش یافت. در این فعالیت‌ها گروهی از تجار در استان‌های جی‌یانگ (Zhejiang) و گوان جی (Guangyi) پیشگام بودند. پایگاه تجار بهبود یافت و آنان نیز از قدرت خود آگاهی یافتند.

دیدگاه یکی از دانشوران کنفوسیوس‌گرای نو، یعنی وانگ این بود که هر چند راه‌ها و شیوه‌های زندگی متفاوت است، اما طبقات چهارگانه مردم، بر راهی واحد قرار دارند. پیروان او چنین می‌اندیشیدند که کار سخت همراه با صرفه‌جویی فضیلت زیادی دارد. پس از اینکه تجار پذیرفتند مالیات بیشتری بپردازند، امپراتور مشاغل آبرومند و با منزلت یعنی کارهای دولتی به آنان واگذار کرد. در مقابل تجار نیز متعهد شدند در تلاش مداوم باشند، صرفه‌جویی کنند و در پی سودهای عادلانه باشند. در اواخر سلسله‌های سلطنتی مینگ و چینگ (۱۶۴۴-۱۹۱۲) قواعد اخلاقی در زمینه تجارت، در رفتار و معامله از روی درستی خلاصه می‌شد، تا جایی که تجار اذعان داشتند با خلوص و صداقت است که می‌توان به عرش عروج کرد.

بینگ شی‌یو (استاد تاریخ در دانشگاه پرینستون) معتقد است که این اصل با عقاید پروتستان‌های اولیه که معتقد بودند کار دنیوی که با موفقیت به کمال می‌رسد، نشانه رستگاری است، مشابهت دارد و یکسان است. به هر حال تجار عقیده داشتند ارزش‌های عادلانه دنیوی در گرو مسئله عرضه و تقاضا است و این امر را فرارفت به عرش تلقی می‌کردند. از این لحاظ، منش و شخصیت تجار متأخر ژاپنی حتی نمایان‌تر از همتایان چینی‌شان بود. آنان می‌کوشیدند به درستی و امانت‌داری شهره شوند، از روی قناعت زندگی کنند، خود را برگزیده‌پروردگار بینگاند و به حرفه خود ببالند، چرا که از این راه می‌توانستند به سود ملت خود فعالیت کنند.

تبیین این نکته که چگونه شرق آسیا تسامح مذهبی را پرورش می‌داده و در عین حال، به فعالیت دنیوی نیز بعنوان امری مذهبی می‌نگریسته، آسان نیست. با این حال، شاید دلیل این که شرق آسیا دستخوش انقلاب ایدئولوژیک نسبتاً مشابهی با

○ در قرون وسطی، در حالی که اروپایی‌ها و آسیایی‌ها یکسان سودهای حاصل از تجارت را تحقیر و ریاضت کشی و ترک دنیا را کاری پسندیده تلقی می‌کردند، در مذاهب شرق آسیا بر کار و تلاش، هر چند نه به خاطر دستاوردهای مادی، تأکید می‌شد.

پرو تستانیسم در غرب شده، دوری از مراکزی بوده که مذاهب کهن در آنجا تولد یافته بودند. از همین رو، هنگامی که این تمدن‌ها گسترش پیدا کرده‌اند، جزمیت کمتری یافته‌اند. به هر حال، هنگامی که تمدن غرب با شرق آسیا روبرو شد، دریافت که با آن پیوند و خویشاوندی نزدیکی دارد. جالب است که این امر می‌تواند چارچوبی برای ادغام تمدن‌ها تلقی شود.

فرهنگ و تمدن

یکپارچه شدن زیر پوشش تمدن غرب، گرچه حاکی از غربی شدن کامل تمدن‌های ملّی شرق آسیا نیست، اما پدید آمدن آمیزه‌ای از فرهنگ غرب و شرق را امکان‌پذیر می‌سازد. فرهنگ، یک شیوه زندگی و نظامی قرار دادی است که از لحاظ جسمانی از قسمت نیمه آگاه (ذهن) نشأت می‌گیرد. برعکس، تمدن نظامی ایده‌گرایانه است که به نحوی آگاهانه دوباره سازماندهی شده است. گرچه حدفاصل فرهنگ و تمدن نامشخص است، با این حال این دو از یکدیگر متمایزند. برای نمونه، کار کردن با دست روی ماشین‌جزیی از فرهنگ است، حال آن‌که صنعت مکانیزه شده جزیی از تمدن است. فرهنگ با اینکه قلمرو محدودی دارد، به دشواری از میان می‌رود، ولی تمدن اگر گسترده و فراگیر هم باشد، ممکن است تعمداً و آگاهانه از میان برداشته شود.

ناتوانی در تشخیص دقیق حدفاصلی که میان فرهنگ و تمدن وجود دارد، وجه مشخصه اندیشه کسانانی است که پیام آور بر خورد تمدن‌ها بوده‌اند. این نظریه بر ایده‌ای نادرست استوار است، یعنی اینکه یک تمدن همان‌گونه که می‌تواند به‌طور جبری و از پیش، ویژگی یک گروه قومی را معین کند، به همان نحو نیز می‌تواند فرهنگ آنان را از پیش تعیین کند، بنابراین، فرهنگ نیز مانند تمدن می‌تواند جنبه جهان‌شمول و فراگیر داشته باشد. پیامد عمل کردن بر اساس این مفاهیم نادرست آن است که یک فرهنگ سرسخت (متحجر) که فاقد عقلانیت نیز هست، بتواند بعنوان یک فرهنگ مطرح شود، موجودیت سیاسی بیابد و به کشاکش‌های موجود دامن بزند. حاکمیت فرهنگ از خانواده، دهکده یا دایره آشنایی‌های اجتماعی

به سطح ایل یا ملت کشیده می‌شود، حال آن‌که به عکس، تمدن طوایف و ملت‌های گوناگون را در بر می‌گیرد و خود پدیدآورنده یک جهان است. گرچه دایره نفوذ تمدن‌های کهن در جهان باستان، از جمله در یونان، چین و در میان یهودیان و جاهای دیگر محدود بوده و تمدن‌های قومی و ملّی نیز صرفاً حوزه محدودی از فرهنگ را در بر می‌گرفته‌اند، اما از زمانی که تمدن غربی در سده هیجده هم پدیدار گشته، تاکنون همبستگی و تقاربی بین فرهنگ‌ها حاصل نشده است.

تمدن ساختاری دوگانه دارد و تمدن جهانی غرب نیز بر پایه تمدن‌های ملّی مجزا استوار است. برای نمونه، در بریتانیای سده بیستم، هنگامی که هر یک از اعضای در مجلس به سخنرانی می‌پردازد، این امر بخشی از فرهنگ بریتانیا، و سلطنت مشروطه نیز بخشی از تمدن ملّی آن کشور است، در حالی که دموکراسی بریتانیا، بخشی از تمدن غربی است. مردمان شرق آسیا امروز می‌توانند بگویند سهم و نقشی که تمدن غربی در دنیای آنان دارد، در بالاترین لایه تشکیل دهنده دنیایشان قرار می‌گیرد. تمدن‌های ملّی نیز در لایه میانی قرار گرفته است که در جریان زندگی روزمره به حفظ فرهنگ‌های سنتی می‌پردازد. امور خارجی و اصول حقوق بشر نیز به همان لایه بالایی تعلق دارد، حال آن‌که هیئت قانونگذاری مستقل و نهادهای سیاسی، به لایه دوم و جریانها و روابط سیاسی به لایه سوم وابسته است. برای نمونه، در تئاتر اجرا که به صورت مشترک صورت می‌گیرد، در بالاترین لایه قرار دارد؛ زبان ملّی که افراد بر پایه آن صحبت می‌کنند به لایه دوم و اسلوب‌های مجزای قومی و نحوه سخن گفتن، به پائین‌ترین لایه متعلق است.

شرق آسیا همچنین به مرکزی سینمایی بدل شده است و در سده بیستم فیلمسازان جوانی را پرورش می‌دهد که در زمینه تماسها و زیبایی‌شناسی قومی نقش واسطه را بازی می‌کنند.

این پیشرفت، حاکی از تولد قریب‌الوقوع تمدنی در منطقه شرق آسیا است که شیوه آن را می‌توان بین المللی - اقیانوس آرامی نامید.

غرب را به امپریالیسم فرهنگی متهم ساختن یا گفتن اینکه در حال از بین بردن فرهنگ‌های سنتی آسیا است، چندان درست نمی‌نماید. به هر حال،

○ روح سوداگری هم در اخلاقیات چین باستان وجود داشته و هم در چین امروز وجود دارد. برخی از اندیشمندان بر این باورند که چنین خوی و خصیلتی در چین، دقیقاً با اخلاق پروتستانی در اروپا که ماکس وبر معتقد بود به ظهور سرمایه‌داری و صنعتی شدن اروپا انجامیده است مشابهت دارد.

یافته است؛ بریتانیا نیز به خاطر نظام اعشاری که جنبه عقلانی دارد، نظام پولی شلینگ و پنی را رها کرده است.

دیوید رایزمن (David Riesman) نویسنده کتاب *انبوه تنها* (The lonely crowd) به درستی معتقد است که خود-محوری هسته اصلی فرهنگ غرب را تشکیل می‌دهد و عقب‌نشینی و پسرقتی در میان توده‌ها، در زمینه جهت‌گیری فرهنگ گروه‌ها صورت گرفته که غرب و شرق آسیا را همزمان و به نحو تقریباً یکسان دگرگون کرده است. همان‌گونه که ریشه‌شناسی لاتینی نیز نشان می‌دهد، مدرنیته روح زندگی است که در تضاد پیوسته با گذشته قرار دارد. با این حال، عقل سلیم لزوماً قائل به پیشرفت‌گرایی نیست، به این معنی که در بی‌اهدافی نیست که متعلق به اتوپای آینده است.

مدرنیته در اساس از قبل برنامه‌ریزی نشده و صرفاً آزمون و خطایی جستجو و گریخته و دگرگونی‌هایی در وضع موجود است. مدرنیته نگاهی گذرا به گذشته دارد و جهت‌گیری آن نسبت به جهان ممکن است مختلف باشد. مدرنیته در جهت رد و تخطئه تمام ارزش‌ها و نظام‌های پیشین است که خودش را نیز در برمی‌گیرد. مدرنیته به نیهیلیسم نزدیک می‌شود که با اعتقاد عمیق به نیروی حیاتی فرق دارد.

سپهر جدید تمدن شرق آسیا، اکنون در حال ساخته شدن است و مدرنیته در بالاترین لایه دنیای آن قرار دارد. مثبت‌ترین پیامد نوسازی برای این منطقه فقط ایجاد تنوع و گونه‌گونی نخواهد بود، بلکه یک توافق منظم و گسترده دربارهٔ چارچوبی است که بازاری خوب تنظیم شده و حقوق بشر و اصول دموکراسی را در برمی‌گیرد. با این که ملاحظات محدود سیاسی حتماً بر فرایند تمدن اثر خواهد نهاد، لیکن این تصور که سپهر شرق آسیا با این گونه ارزش‌های بنیادین به چالش پردازد، ناممکن است.

از این رو، مردمان مشرق زمین به هیچ وجه نیاز ندارند که در چارچوب شرق آسیا بیندیشند. از دیدگاه روابط سیاسی و دفاعی که رواج دارد، معقول می‌نماید که کل حوزه اقیانوس آرام، یک سپهر تمدنی در حال ظهور تلقی شود. این بار شرق آسیا

تحت تأثیر و نفوذ تمدنی جهانی، فرهنگ‌ها ناگزیر دستخوش دگرگونی می‌شوند و در این میان گرچه ممکن است برخی ابعاد و جنبه‌های خود را از دست بدهند، ولی همانند موجودات زنده بخشی از هویتشان سالم و دست نخورده باقی و پابرجا خواهد ماند. گرچه سنت‌گرایان ملی این دگرگونی‌ها را تقبیح می‌کنند و آن را تحمیلاتی از خارج می‌انگارند و مسئله استقراض فرهنگی را دام و تله می‌پندارند، اما به این نکته توجه نمی‌کنند که این تمدن جهانی به گروهی خاص تعلق ندارد، بلکه از آن همهٔ گروه‌ها و ملت‌ها است.

شیوه‌های نو

گرچه تمدن نو از غرب نشأت گرفته است، اما این تمدن نو، صرفاً مرحله‌ای از تکامل غرب به‌شمار نمی‌آید؛ برعکس، فرایند نوسازی در سدهٔ دوازدهم با مرود انگاشتن تمدن آن زمان غرب آغاز شد و روند تمدن غرب را در طول هشتصد سال تخطئه کرد.

در دورهٔ رنسانس بود که تمدن غرب سخت تحت تأثیر تمدن مسلمانان قرار گرفت و به حرکت درآمد. از سوی تمدن‌های قومی و بومی نامشهود (زیرزمینی) که مرتداً انگاشته و سرکوب شده بودند، تحقیقات در زمینهٔ کیمیاگری به آزمایش‌های علمی انجام‌مید و آثار شگفت‌آوری بر ذائقه‌ها گذاشت. سدهٔ هفدهم شاهد ظهور دوبارهٔ احساسات جان‌گرایانه است که غرب آن را بازمی‌یابد و حتی گاه تقریباً به پرستش طبیعت روی می‌آورد. رمانتیسم در اواخر سدهٔ هیجده و در سدهٔ نوزدهم، تخیلات و تصورات را به جنبش می‌آورد. به هر روی غرب در آغاز، نخستین تأثیرات را از طریق اروپای شرقی و روسیه، یعنی از شرق گرفت، چنان‌که این نکته در مورد (تأثیر) هنر معماری چینی و ژاپنی به ثبوت رسیده است.

در این سده، فرایند نوسازی، فرهنگ غربی را واداشت تا به همان سرعتی که تمدن‌های آسیایی در حال پیشرفت و دگرگونی بودند، خود را تغییر دهد. [اکنون] پیوریتانیسم آمریکایی به اندازه‌ای سقوط کرده است که در آن به نحوی گسترده با همجنس‌بازی مدارا می‌شود؛ هنر آشپزی فرانسوی به سطح چاق شدن و مصرف الکل تقلیل

○ یکپارچه شدن شرق آسیا
زیر پوشش تمدن غرب
گرچه حاکی از غربی شدن
کامل تمدن‌های ملی شرق
آسیا نیست، اما پدید آمدن
آمیزه‌ای از فرهنگ غرب و
شرق را امکان‌پذیر
می‌سازد.

نیز مانند آمریکای شمالی، مکزیك، استرالیا و زلاندنو از اهمیت اساسی برخوردار است چرا که افراد حتی هنگامی که در خانه خود هستند، می توانند احساس کنند که در میان شهرها در حال سیر و سفرند.

از این رو، حوزه اقیانوس آرام برای مدت طولانی به روی مجموعه جهانی بسته نخواهد ماند، زیرا تمدنی که در حال پیشرفت است پیوسته تکنولوژی‌هایی را که در زمینه ارتباطات، صنعت پیشرفته، و گشودن جوامع توده‌وار وجود دارد، در هم ادغام و یکپارچه می کند. این تمدن ناچار خواهد بود با تمدن حوزه اقیانوس اطلس که تجربیات مشترکی با آن دارد، همراهی و مشارکت کند و در سر آغاز سده بیست و یکم بشریت باید بر ملت گرایی و بنیادگرایی خشک اندیشانه فائق آید و اگر ارتباط تاریخی مناسب در کار باشد، سپهر تمدنی اقیانوس آرام باید مأمّن و پناهگاهی انتقالی در برابر ستیزه و نزاع در نظر گرفته شود.

شرق آسیا، حوزه اقیانوس آرام

و عصر جدید

بازایل شدن شیخ کمونیسیم، برخی در مورد رویارویی تازه غرب و شرق هشدار داده‌اند. با ظهور چشم گیر و مهمی که شرق آسیا در دهه‌های اخیر داشته است، آنان بر این باورند که شرق آسیا زیر پوشش تمدنی بدین پایه رسیده است که با تمدن غرب بسیار فرق دارد و به همین دلیل، این امر خطراتی برای روابط بین‌المللی خواهد داشت.

به هر تقدیر، چنین اندیشه‌ای بر پایه پیش‌فرضهای کیپیلین گسک (Kipilingesque) درباره تمدنی آسیایی است که تاکنون ظهور نکرده است.

در درازای تاریخ، هیچ‌گاه تمدنی شرقی یا آسیایی پدید نیامده که همه فرهنگ‌ها و تمدن‌های قومی و ملی موجود در منطقه پهناور آسیا را دربرگیرد.

بیشتر مطالبی که در غرب نگاشته شده و در هر يك جداگانه از بعد نظامی یا اقتصادی هشدار داده

شده، بر نکاتی مانند کسری چشمگیر موازنه تجاری در برابر کشورهای شرق آسیا، انقباض عضله‌های نظامی چین و همچنین گزارش‌هایی درباره فروش تجهیزات نظامی از سوی چین یا کره شمالی به عراق و ایران تأکید دارد. برخی نیز تا آنجا پیش رفته‌اند که پیش‌بینی کرده‌اند آنچه تمدن شرق آسیا به‌شمار می آید، ممکن است با تمدن اسلامی متحد شود و بر ضد قدرت‌ها و ارزش‌های غربی وارد عمل شود.

از سوی دیگر، نویسندگان شرق آسیا، در مورد توسعه اخیر منطقه و آینده آن بیش از حد خوشبین هستند که این اندیشه برخلاف رفتارهای اقتصادی اروپا و مسائل اجتماعی غرب است. به هر روی، همه طرف‌های این مباحث، مؤکداً وجود يك چارچوب فکری ویژه شرق اروپا را تأیید می کنند؛ هرچند در عین حال ابراز می‌دارند که این چارچوب برخلاف طرف غربی از هیچ نظام ارزشی مشترکی نظیر سرمایه‌داری یا دموکراسی اروپایی برخوردار نیست. بدین لحاظ، برخی معتقدند که وجود همین تنوع و گوناگونی و انعطاف‌پذیری در شرق آسیا راه برای یکپارچگی این منطقه که حتی کره شمالی و میانمار نیز در آن شرکت خواهند داشت، هموار می کند.

اما این یکپارچگی مستلزم يك نیروی پیونددهنده است که بتواند در بین نظام‌هایی ارزشی که به این منطقه تعلق دارند و در ضمن از حیث منطقی ناسازگارند، وحدت ایجاد کند. این نیرو به صورت تلویحی ممکن است تنها يك سبک زندگی یا اشتراك معنوی باشد. برخی از متفکران به موازات تقسیم‌بندی ساختگی میان شرق و غرب، به وجود ویژگی‌های مشترکی در میان همه شهرهای متعلق به سراسر حوزه اقیانوس آرام اشاره کرده‌اند، و حتی به چارچوبی واحد دربرگیرنده تمدن غربی و آنچه تمدن شرقی نامیده‌اند، قائل شده‌اند.

به هر تقدیر، آشکار است که هم‌اکنون نیرویی که در پشت این همگرایی نهفته مدرنیته است، پدیده‌ای که به رغم تولدش در غرب، شرق و غرب را به گونه‌ای اساسی از بیخ‌وبین دستخوش دگرگونی و تحول ساخته است.

○ گرچه حدفاصل فرهنگ و تمدن نامشخص است، اما این دوازده یکدیگر متمایزند. فرهنگ با این که قلمرو محدودی دارد دشوار از میان می‌رود، ولی تمدن اگر گسترده و فراگیر هم باشد ممکن است به عمده آگاهانه از میان برداشته شود.